

اشاره:

بیانیه‌ای که اخیراً زیر عنوان «بیانیه اعضای رهبری جبهه ملی ایران پیرامون اوضاع کشور و منطقه» در سایت ایران امروز منتشر شد، نه تنها شباهتی به تحلیل علمی تنی چند از رجال سیاسی با بیش از نیم قرن تجربه فعالیت سیاسی نداشت، بلکه از ناتوانی حیرت‌انگیز این به اصطلاح رجال سیاسی در درک مسائل بنیادی کشور حکایت می‌کرد که در ابراز عشق و علاقه بدان و در مقدس شمردن آب و خاک آن سر از پا نمی‌شناسند. از فرازهای این بیانیه ناپخته و ناشیانه که تدوین کنندگان آن، مسائل ایران را از چهار منظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و قضائی مورد مطالعه قرار داده و رهنمودهای درخشانی نیز بر آن افزوده‌اند، همانا ماده ۲ آن در باب مسائل اجتماعی بود که ضمن آن به مشکلاتی از قبیل «اعتیاد گسترده و خانمانسوز به مواد مخدر، شیوع فحشاء... فراهم ساختن فرصت برای ترویج دیدگاه‌های تجزیه‌طلبی مانند اندیشه پان‌ترکیسم و پان عربیسم...» اشاره رفته بود. حیرت‌انگیز و کمی هم نومید کننده است که پرسابقه‌ترین رجال سیاسی دومین کشور ترک‌زبان جهان، دفاع از زبان و فرهنگ کشور را در ردیف مقوله اعتیاد و فحشاء در یک ماده واحده مورد استناد قرار دهند و جزو مصیبت‌های خانمان برانداز ارزیابی کنند.

بی‌تردید مصیبت از این بالاتر نمی‌شود که به اصطلاح زبده‌ترین رجال سیاسی سوسیال دموکرات یک کشور حتی از شناخت زبان و فرهنگ ملت خود

سخنی با اصحاب گفتمان خاک و خون پاسخ به بیانیه جبهه ملی

بویوک تبریزی

نخست: مهم‌ترین نکته مورد نظر من این است که این به اصطلاح رهبران جبهه ملی- که معلوم نیست این رهبری را چه کسی به آنان تفویض کرده - حاکمیت کشور را متهم به «فراهم ساختن فرصت برای ترویج دیدگاه‌های تجزیه‌طلبی مانند اندیشه پان‌ترکسیم و پان‌عربیسم» کرده‌اند.

دوم: خطاهای املایی و دستوری در بیانیه وجود دارد که می‌تواند نشانه کم‌سوادی به اصطلاح رهبرانی باشد که سنگ زبان فارسی را به سینه می‌زنند.

در مورد امیرانتظام بعید می‌دانم با چنین متنی موافق باشد و احتمالاً ایشان به هنگام نوشتن بیانیه در زندان بوده است. به هر حال انتظار نگارنده این است که آقای امیرانتظام از ایده‌های پیشین و افراطی خود درباره قومیت‌ها که در اوایل انقلاب داشتند، منصرف شده باشد.

اما اگر موضع ایشان تغییر نکرده باشد، روشنفکران ایرانی غیرفارس در برابر وی نیز موضع خواهند داشت. زیرا صرف زندانی بودن برای کسی مشروعیت نمی‌آورد و چه بسا شخصیت‌های ایدئولوژیک که سال‌ها از عمرشان را در زندان گذرانده بودند، وقتی فرصتی به دست آوردند یا به قدرت رسیدند، به سبب بینش غلطشان، چهره‌ای تنگ‌نظرانه، انحصارطلبانه یا استبدادی از خود نشان دادند. از این نمونه‌ها در تاریخ جهان و تاریخ کشورمان فراوانند. لذا اعتقاد به حقوق اساسی دیگر انسان‌ها و گروه‌ها و از جمله قومیت‌های ایرانی به واسطه زندان رفتن حاصل نمی‌شود،

عاجز بوده و علاقه به این زبان و فرهنگ را در ردیف بی‌ناموسی و خود فروشی ارزیابی کنند (و لابد خودشان را به خاطر نادیده گرفتن بیش از ۶۰ درصد ملت و سوق دادن آن‌ها به سوی کشورهای بیگانه، میهن پرست ردیف اول به شمار آورند). پرسیدنی است که اگر فرهنگستان این اقوام را در همین جا تشکیل ندهیم، آنان تابع فرهنگستان کدام کشور خواهند بود؟ ما قصد ارائه مقاله مفصل‌تری پیرامون این بیانیه نامیمون را داشتیم، تا از جریحه‌دار شدن احساسات پاک یک قوم شریف و میهن پرست که همواره پرچمدار استقلال و یکپارچگی ایران عزیز بوده است، و کار به جایی رسیده است که اینک این به اصطلاح رجال سیاسی، از سر تعفن آنان را با صنوف ناپاک جامعه مقایسه می‌کنند و علاقه به زبان و فرهنگ آنان و دفاع از آن را با حرفه‌های ناپاک یکی می‌دانند، جلوگیری کرده باشیم. اما چون جوابیه ارزنده آقای بویوک تبریزی حاوی همه درد دل‌های ما بود، به درج مقاله ایشان اکتفا نمودیم.

- ابراهیم رفرف

سخنی با اصحاب گفتمان خاک و خون روز چهارشنبه ۸۲/۲/۲۴ بیانیه‌ای زیر عنوان «بیانیه اعضای رهبری جبهه ملی ایران پیرامون اوضاع کشور و منطقه» در سایت ایران امروز منتشر گردید. درباره تکتک فقره‌های این بیانیه می‌توان به تفصیل صحبت کرد و لغزش‌های آن را نشان داد. اما من در اینجا فقط به چند نکته اشاره می‌کنم.

و تك نژاد استوار است. اينان در ايران فقط يك زبان، يعني زبان فارسي و يك ملت، يعني ملت فارس را مي بينند و ۵۵ درصد از ديگر شهروندان اين جامعه، يعني ترك ها، كردها، عرب ها، تركمن ها و بلوچ ها را نمي بينند و هر كس را كه به اين تنوع زباني و فرهنگي معتقد و با سلطه انحصاري يك زبان و يك فرهنگ مخالف باشد، به پان گرايي و تجزيه طلبي متهم مي كنند.

اينان به هر كس كه خواستار احقاق حقوق پايمال شده قوميت هاي غير فارس باشد، انگ پان مي زنند، در صورتي كه برخي از اين به اصطلاح رهبران، خود در گذشته از فعالان حزب فاشيستي پان ايرانيست بودند. آقاي ورجاوند، چه زماني كه معاون آقاي پهلبد - وزير اطلاعات رژيم شاه و همسر شمس پهلوي - و چه پيش از آن، از فعالان حزب پان ايرانيست بوده است. و مي دانيم كه اين حزب معتقد به پاكي «خاك» و «خون» آريايي است و اين طبيعتاً با وجود قوميت هاي غير آريايي - و لابد ناپاك از نظر ايشان - هماهنگ نيست. البته ترك ها و عرب هاي ايران افتخار مي كنند كه ايراني اند و نه آريايي. و گويا اين يكي از جرم هاي نابخشودني آنان است كه همواره اتهام پان تركسيم و پان عربيسم را نصيبشان مي سازد. فراموش نكنيم كه زماني چنگيز پهلوان، يكي از نظريه پردازان اين جريان گفته بود كه وي طرفدار حاكميتي است كه امپراتوري حوزه تمدن ايراني را احيا كند و براي وي، ايراني بودن (بخوانيد فارس بودن) مهمتر از هر ارزش ديگري چون عدالت و دمكراسي است.

بلكه نياز به اندیشه هاي انساني و دمكراتيكي و رهايي از تتگ نظري هاي ناسيوناليستي دارد. مردم ايران از گفتمان هاي ايدئولوژيك خسته شده اند. جامعه چند قوميتي ايران نياز به ژان ماري لوبن ها، هايدها يا صدام ها ندارد، جامعه ما نياز به گاندي ها و ماندلاها دارد. يا بهتر بگويم جامعه ايران نياز به قهرمان ندارد، بلكه نياز به دمكراسي، آزادي، كثرت گرايي و فدراليسم دارد.

اينان كه روشنفكران و احزاب و محافل فرهنگي و مطبوعاتي قوميت هاي ايراني را به ترويج تجزيه طلبي متهم مي كنند، خود بزرگترين تجزيه طلبان كشورند، زيرا با ارائه تزه هاي سرکوب گرانه و كارشكني و مخالفت با اجرائ اصول قانون اساسي خاص قوميت ها (همانند اصول ۱۵ و ۱۹) زمينه راديكاليسم و افراط گرايي و استقلال خواهي را در ميان جوانان و دانشجويان و روشنفكران قوميت هاي ايراني غير فارس فراهم مي كنند. پان فارسيست ها از اين هم فراتر مي روند و به بهانه گسترش حوزه تمدن ايراني، چشم طمع به سرزمين هاي افغانستان و تاجيكستان و آسياي ميانه مي دوزند. در واقع بايد به اين حضرات گفت، اين سرزمين ها پيشكشستان، به جاي اين توسعه طلبي ها به فكر آبادي ايران و تحقق حقوق فرهنگي، سياسي و اقتصادي قوميت هاي آن باشيد.

اصولاً مشكل اين جماعت، ساختار فكري يا گفتمان ايدئولوژيك و سياسي آنان است كه بر اساس موهوماتي چون نژاد آريايي و ايران تك زبان، تك فرهنگ

می‌بینیم. انتقاد اینان از «نادیده انگاشتن شهروندان سنی‌مذهب نسبت به شیعیان» نیز چیزی جز دو دوزبازی نسبت به حقوق هموطنان کرد ما نیست. وگرنه همگان می‌دانند که ستم ملی وارد بر کردهای ایران تنها محدود به مسایل مذهبی نیست، بلکه شامل زبان و فرهنگ و دیگر محرومیت‌های سیاسی و اقتصادی آنان می‌شود. اینان که به قصد تفرقه‌افکنی میان قومیت‌های ایرانی در ادبیات خود از کردها به عنوان «ایرانیان اصیل» یاد می‌کنند، در بیانیه‌شان نه تنها صحبتی از حقوق آنان نمی‌کنند، بلکه نامی هم از آنان نمی‌برند. و من در اینجا از هم‌ستمان و هم‌میهنان کرد و به ویژه روشنفکرانشان می‌خواهم که فریب این تعارفات پوچ را نخورند.

جبهه ملی که اکنون عده‌ای سیاستمدار پوسیده و کهنه‌پرست می‌خواهند پیکره پوسیده آن را احیا کنند، نه امروز و دیروز، بلکه سال‌هاست که به آخر خط رسیده است. رهبران این جبهه در زمانی که بهترین فرزندان این کشور در شکنجه‌گاه‌های ساواک شاهنشاهی مقاومت می‌کردند، یا در وزارتخانه‌های آن رژیم به کارگزاری می‌پرداختند، یا با عافیت‌جویی سرگرم ثروت‌اندوزی و تجارت بودند. بعد از انقلاب نیز با بهره‌برداری از نام مصدق کوشیدند بار دیگر خودی نشان دهند که ناکام ماندند. از این رو، در اوایل انقلاب و در فراگرد انتقاد از خط مشی محافظه‌کارانه و ناکارآمد جبهه ملی و از بطن آن، جبهه دمکراتیک ملی زاده شد که بر خلاف آنان، شناخت مناسبی از جامعه چندقومیتی ایران داشت و خود پایه‌گذار نوعی هماهنگی میان سازمان‌ها و احزاب قومیت‌های مختلف ایرانی شد و میراث سیاسی و نام‌نیکویی از خود برجای گذاشت.

آقای ورجاوند، از مبتکران طرح تبعید کارمندان و معلمان ترک و کرد و عرب از آذربایجان و کردستان و خوزستان به سایر مناطق فارس‌نشین است که در نامه سال ۱۳۷۸ ایشان به آقای خاتمی پیشنهاد شد. آقای ورجاوند در آن نامه از آقای خاتمی خواست تا مانع نشر مطبوعات و کتب به زبان‌های غیرفارسی شود. در واقع نامه ایشان حاوی طرح‌هایی برای سرکوب روشنفکران و نخبگان و نهادهای فرهنگی و مطبوعاتی قومیت‌ها بود که البته این نامه ضد ملی، محدودیت‌هایی را برای قومیت‌ها به دنبال داشت که هنوز ادامه دارد، گرچه آقای خاتمی در نهایت این نامه را روانه سطل زباله کرد.

احتمالاً آقای ورجاوند و همفکرانش که در این توطئه ناکام ماندند، اجرای آن را به زمانی موکول کرده‌اند که خود به قدرت برسند که البته این خواب هیچ‌گاه تعبیر نخواهد شد.

طرح ورجاوند برای انتقال دسته‌جمعی کارمندان دولت و معلمان غیرفارس، طرحی است که در دههٔ چهل به ابتکار سازمان جهنمی ساواک در خوزستان و دیگر مناطق قومیت‌نشین به اجرا درآمد که آسیب‌های مادی و معنوی فراوانی به هموطنان عرب خوزستانی ما وارد آورد و ناخشنودی‌های بسیاری را باعث گردید که در نهایت زمینهٔ سرنگونی رژیم استبدادی شاه را فراهم ساخت.

گفتمان سیاسی پان‌فارس‌پرست نه تنها راهنمای فکری این جماعت... درون کشور، بلکه مبنای عمل آنان در برخورد با همسایگان و به ویژه ترک‌های جمهوری آذربایجان و عرب‌های عراق است. این گفتمان مبتنی بر دشمنی نژادی و تنش‌آفرینی با این دو همسایهٔ هم‌فرهنگ و هم‌کیش است و ما تجلی بخشی از آن را در این بیانیه

با زور و سرکوب قومیت‌های غیرفارس همراه بود، لذا تعریف گفتمان رسمی شاهنشاهی از ملت و مصالح ملی بر همان اساس زورمندانانه پایه گرفت. ملی‌گرایان نیز همان تعریف خطا از ملت و مصالح ملی را پذیرفتند، چون با مصالح قومی و طبقاتی‌شان سازگار بود. لذا به نظر نگارنده، مصالح ملی را نباید بر مبناهای تنگ‌نظرانه و خودی و غیرخودی ناسیونالیستی یا آریایی، بلکه بر اساس تنوع و تکثر قومی و انترناسیونالیسم ایرانی در نظر گرفت.

اکنون ما در عصری زندگی می‌کنیم که عصر گذار از دولت‌های ملی به دولت‌های دمکراتیک است. اینان نمی‌فهمند که دوران ملی‌گرایی و حکومت‌های ملی برخاسته از آن گذشته است. اکنون عصر دمکراسی، آزادی، جامعه مدنی و چندصدایی سیاسی، فرهنگی و قومی است. با سرنگونی صدام حسین، در واقع ناقوس مرگ ملی‌گرایی افراطی و دولت ناسیونالیستی و ایدئولوژیک در خاورمیانه به صدا درآمده است. حال اگر گوش‌های سنگین ناسیونالیست‌های وطنی نمی‌خواهند این صدا را بشنوند، مشکل از خود آنان است.

و اما در پایان لازم می‌دانم به مقوله مصالح ملی که بارها در گفتمان ملی‌گرایان و از جمله در این بیانیه آمده است، بپردازم. من در اینجا از همه روشنفکران و فعالان سیاسی و فرهنگی کشورمان می‌خواهم این اصطلاح را بر مبنای تحولات نوین جهانی، منطقه‌ای و داخلی بررسی کنند.

متأسفانه احزاب و گروه‌های ملی‌گرا همواره از اصطلاح مصالح و منافع ملی تعاریف تنگ‌نظرانه و متناسب با گفتمان قومی، حزبی و جناحی‌شان ارائه داده‌اند. به نظر می‌رسد اکنون وقت آن رسیده که مصالح ملی را نه بر حسب منافع فلان رژیم یا فلان حزب یا قومیت، بلکه بر اساس منافع کل ملت ایران، یعنی مجموعه قومیت‌های ایرانی باز تعریف کنیم. ملت ایران در اینجا فقط قومیت مسلط، یعنی چیزی که ملی‌گرایان پان‌فاریسیست از ملت ایران مراد می‌کنند، نیست. در واقع مصالح ملی یعنی جمع جبری مصالح فارس‌ها، ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌های ایران است و نه چیز دیگر. این مسأله‌ای است که از زمان ملت‌سازی در عهد رضاشاه می‌بایست در نظر گرفته می‌شد، اما چون فراگرد ملت‌سازی در ایران عصر رضاخان